

فدرالیسم در دموکراسی های معاصر

ماشاله رزمی

بشریت در قرن بیستم یا عصر فدرالیسم را آغاز خواهد کرد و یا وارد یک برزخ هزار ساله خواهد شد» بنظر میرسد که این پیش بینی داهیانه «پروودن» سوسیالیست قرن نوزدهم فرانسه، از دهه های پایانی قرن بیستم شروع به تحقق یافتن کرده است، هم اکنون نزدیک به یک سوم کشورهای جهان یعنی شصت کشور یا دارای نظام فدرالی هستند و یا در جهت تشکیل فدراسیون با کشورهای دیگر حرکت می کنند

دو قرن بعد از پیش بینی پروودن رسیدن بمرحله فعلی بدون مانع نبوده است حتی در دهه هشتاد قرن بیستم تعداد زیادی از کارشناسان حقوق بین الملل نظامهای فدرالی را دچار بحران و بیشتر از آن در حال شکست می دیدند. نمونه های فدرالیسم در اتحاد شوروی، در یوگوسلاوی، در چکسلواکی و حتی در کانادا با مشکلات همه جانبه مواجه بودند. نهایتا با بهم خوردن بلوک کشورهای سوسیالیستی سابق بی محتوا بودن فدرالیسم در آن کشورها آشکار شد و ملتهای موجود در کادر فدراسیونهای سوسیالیستی متوجه شدند که در آن کشورها فدرالیسم در عمل پوششی برای تسلط یک ملت بر ملتهای دیگر و وسیله ای برای حکومت حزب واحد و توتالیتاریسم بوده است این تجربه های نه چندان کهنه باعث شده است که حتی امروز نیز مردم آن کشورها نسبت به عنوان فدرالیسم حساس باشند و توافقهایی فدرالی خود را با عناوین دیگر مطرح و معرفی نمایند اکنون به اثبات رسیده که فدرالیسم بدون پلورالیسم معنی ندارد و فدرالیسم مناسب ترین سیستم حکومتی در جوامع چند فرهنگی است. فدرالیسم چون بر پلورالیسم و مولتی پارتیسم متکی است نمیتواند در یک جامعه بسته و در نظامهای ایدیولوژیک و دیکتاتوری عملی گردد بدینجهت شعار فدرالیسم در دوران ما بمعنی نفی نظام استبدادی و پذیرش حق حاکمیت مردم بر اساس قرارداد اجتماعی است

روند جهانی شدن از یک طرف ملتهارا باشکال مختلف بهم می پیوندد و از طرف دیگر زمینه هویت یابی ملتهایی را که در گذشته. بزور یا بشکل صوری در جمعی نا همگون و اسما واحد قرار گرفته بودند فراهم می سازد به بیان دیگر قوانین جهانی شدن و جهانی سازی توسط نهادهای بین المللی و کمیانیهای فرا ملی از بالای سر دولت-ملت ها عمل می کند. اینجا دیگر بزرگی و کوچکی دولتها تعیین کننده نیست آنچه که مهم است وارد شدن در بازار جهانی کارو سرمایه و هماهنگی با جامعه جهانی است لذا فدرالیسم در بر خورد با مساله جهانی شدن به امری ضرور در سازماندهی صلح آمیز مناسبات ملل در کشورهای چند ملیتی تبدیل می گردد

۱-۰.

حل مشکلات ناشی از اختلافات زبانی، مذهبی و قومی در دو دهه گذشته با دادن خودمختاری وسیع به مناطق و استفاده از فدرالیسم ممکن گشته است و در همین رابطه فدرالیسم در دو جهت پیشرفت کرده است یعنی هم از طریق پیوستن کشورها بهم دیگر و هم تبدیل نظامهای متمرکز به نظام فدرال. کشورهای اسپانیا و بلژیک همزمان هم سیستم متمرکز حکومتی خود را به فدرال تبدیل کرده اند و هم وارد اتحادیه اروپا شده اند که خود درجهت فدرالیسم پیش می رود یعنی فدرالیسم در روابط ملی و کنفدرالیسم در مناسبات بین المللی این کشورها تحقق یافته و باعث رشد همه جانبه و رفاه بیشتر شده است.

تکامل سیستم فدرال تنها در بلوکهای بزرگ صورت نمیگیرد. بی شک اقدامات اتحادیه اروپا بعد از بر داشتن مرزها و انتخاب پول واحد و هم اکنون تدوین قانون اساسی مشترک پیشرفته ترین مدل در فدرالیزاسیون کشورهاست در عین حال یکی از اقدامات مهم و پایه ای اتحادیه اروپا برسمیت شناختن حقوق ملی، زبانی و مذهبی کلیه اقلیتهای ساکن در کشورهای اروپایی بوده است تا با حل ریشه ای مسایل و مشکلات باقی مانده از گذشته ها مانع بوجود آمدن درگیریهای داخلی در هر یک از کشورهای عضو و احتمال سرایت آن به کل اتحادیه بشود.

بر همین مبنا در کشورهای اروپایی که قدرت متمرکز قدیمی دارند ساختار کشور نوسازی می شود و با تصویب قوانین عدم تمرکز، خودمختاریهای وسیعی به مناطق ملی می دهند. در بریتانیا حکومت مرکزی اختیارات ولز، اکوس و ایرلند شمالی را قانونی می کند و در فرانسه زبانهای ملی از جمله پروتون و کرس برسمیت شناخته می شود در ایتالیا نیز خودمختاریهای محلی گسترده می شود این تحولات تنها به کشورهای پیشرفته اروپایی محدود نبوده است در شرق همچون در غرب گرایش به فدرالیسم روز افسون است اتحادیه کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق، گسترش مناسبات منطقه ای در شرق آسیا و پیمانهای مودت آمیز بین کشورهای آمریکایی بویژه آمریکای لاتین نمونه های رواج سیستم فدرال و کنفدرال در تمام نقاط جهان می باشند خاورمیانه نیز که بحرانی ترین نقطه جهان از جنگ جهانی دوم به بعد بوده است مستثنی نبوده و سیستم فدرال راه حل مناسبی برای کشورهای این منطقه می باشد که عموما چند فرهنگی و چند ملیتی هستند و اخیرا با سقوط سیستم متمرکز حزب بعث در عراق سیستم فدرال تنها گزینش مورد قبول ملل ساکن در آن کشور است.

در میان کشورهای فدرال جهان، سیستم فدرال در چهار کشور دموکراتیک مدل محسوب می شوند که هر کدام ویژگی خاصی دارند این چهار کشور عبارتند از ایالات متحده آمریکا که از سال ۱۷۸۷ بعنوان پیشگام فدرالیسم مدرن شناخته شده است و با بکار بردن

اصطلاح «ماملت ایالات متحده» در قانون اساسی خود بنیانگذار سیستم وحدت در تنوع بوده است. بعد از آمریکا، سوئیس موفق ترین مدل در

-۲-

امر فدرالیسم می باشد. البته از قرن سیزدهم به بعد و از دوران جنگهای صلیبی کنفدراسیون سنتی مثل ساکن سوئیس وجود داشته ولی فاقد قانون اساسی مدرن و حقوق شهروندی بوده و در مقاطعی نیز منحل شده است از جمله بعد از انقلاب فرانسه تا زمان ناپلیون سوم سوئیس اشغال شده و بعد از آن قدرتهای بزرگ آن روز بی طرفی سوئیس را برای حفظ تعادل قدرت در اروپا برسمیت شناخته اند و کنفدراسیون سوئیس بدون تهدید خارجی به سازماندهی دموکراتیک مناسبات ملتهای ساکن سوئیس ادامه داده است. مدل دیگر آلمان است. این کشور از قرنهای گذشته فدرالیسم را تجربه کرده است ولی هروقت تمرکز قدرت ایجاد شده فدرالیسم بخطر افتاده است، فدرالیسم فعلی در آلمان از سال ۱۹۴۹ شروع شده، قدرتهای پیروز جنگ جهانی دوم به فدرال شدن آلمان تاکید داشتند تا از بوجود آمدن قدرت متمرکز که می تواند بار دیگر صلح جهانی را تهدید کند جلوگیری شود. تجربه نیم قرن فدرالیسم مدرن کاملاً مثبت است و این کشور طی این مدت همواره به عدم تمرکز تمایل روز افزون نشان داده است و حتی وحدت دو آلمان نیز به عدم تمرکز قدرت در شرق آلمان فراروید.

چهارمین مدل کانادا می باشد هرچند که بعضی از محققین آنرا مدل موفقی نمیدانند ولی طی سالهای اخیر همگرایی بین انگلیسی زبانها و فرانسه زبانهای کانادا بیشتر شده است. مشکلات فدرالیسم کانادا بیشتر از سیستم پارلمانی آنگلو ساکسون که مدتها توسط انگلستان در آنجا اجرا شده ناشی می شود و سیستم مبتنی بر اکثریت، موجب شده است که اقلیت زبانی و مذهبی به اوپوزیسیون ابدی تبدیل شود و هیچ امیدی برای رسیدن به قدرت نداشته باشد.

آراء عمومی مبتنی بر اکثریت یعنی پنجاه بعلاوه یک که حکومت را به حزب برنده در انتخابات واگذار می کند در نوع خود و در کشورهای همگون از لحاظ قومی و مذهبی مناسب بوده و طی قرون معاصر کار کرد قابل قبولی داشته است اما همین شیوه دموکراتیک در کشورهای چند ملیتی نا مناسب بوده بویژه آنجا که رای گیری برای اختیارات و حقوق ملی بوده است. در این جوامع ملتی که از نظر زبانی و مذهبی دارای اکثریت است اقلیتها را بطرق قانونی به حاشیه میراند و امید رسیدن به حقوق ملی را از راههای قانونی به یاس مبدل می سازد. مبارزات خشونت آمیز مردم کرس در فرانسه، باسک در اسپانیا و ایرلند در بریتانیا در مقابل سیستم پارلمانی مبتنی بر اکثریت بوده است مثلاً برای استقلال جزیره کرس اگر رفراندوم سراسری در فرانسه برگزار شود نتیجه از قبل معلوم است که منفی خواهد بود در صورتی که چنین همه پرسی در خود کرس مثبت است و اکثریت بسیار بالایی خواهد داشت.

این امر آنقدر روشن است که هیچ سیاست مداری بدان استناد نمی کند. مناسب ترین راه حل برای شرکت دادن اقلیتهای قومی و مذهبی در سیستم های فدرال دوره ای بودن مقامات اصلی حکومت است. سوئیس و کشورهایی که از مدل سوئیس الهام گرفته اند تجربیات با ارزشی در تنظیم مناسبات و تقسیم صلح آمیز قدرت بین اکثریت و اقلیتهای ملی دارند و پست های

-۳-

کلیدی قدرت با در نظر گرفتن ترکیب قومی کشور انتخاب می شوند و مسوولیتها به تناوب بین ملیتهای مختلف عوض می شوند. انتخاب وزرا چه توسط پارلمان باشد یا رییس جمهور یا نخست وزیر طبق قانون فدرال بر اساس شرکت دادن همه اقوام در قدرت سیاسی است. روشن است که انتخابات در حکومتهای فدره اگر ترکیب قومی همگون داشته باشند براساس سیستم اکثریت آراء صورت می گیرد.

در هر چهار کشور مدل فدرالیسم، قوه مقننه مبتنی بر دو مجلس است که آنرا اصطلاحاً بی کامریسم یا بی کامریالیسم می نامند و از سنت آنگلو ساکسون ها اقتباس شده است. یکی از مجالس بر اساس تعداد جمعیت تشکیل می شود و مجلس دیگر با تعداد برابر نماینده از هر دولت فدره بوجود می آید بعنوان مثال در آمریکا مجلس نمایندگان از روی تعداد جمعیت ایالتها تشکیل می شود و مجلس سنا از نمایندگان ایالتهاست که از هر ایالت بدون در نظر گرفتن کم یا زیادی جمعیت دو سناتور انتخاب می شود. امروزه ایراداتی به فدرالیسم آمریکا وارد می شود از جمله اینکه بعضی از قوانین پایه ای آن متعلق به قرن هیجدهم است و مدرن نشده اند، یا اینکه قدرت زیادی در واشنگتن متمرکز شده و قدرت ایالات محدودگشته است همچنین لوبی گری در آمریکا خیلی رشد کرده و نقش ایالتها را در تصویب قوانین بی رنگ نموده است.

در تمام دنیا حکومت فدرال بدون ترجمه یا تغییر کلمه فدرال متداول و یک اصطلاح شناخته شده است اما در هر کشور دولتهای فدره که حکومت فدرال را تشکیل داده اند نامهای ملی دارند که در آمریکا

استیت، در کانادا «پروونس» در سوئیس «کانتون» و در آلمان «لاند» نامیده میشوند.

در انقلاب مشروطه ایرانیان فدرالیسم را خودمختاری «ممالک محروسه» میدانستند و قانون معروف «انجمنهای ایالتی و ولایتی» بهمین خاطر تهیه و تصویب شد تا ده ایالت آنروزی از هر جهت صاحب اختیار خود باشند ولی متأسفانه این آرزو تاکنون تحقق نیافته است.

ممالک محروسه ایران مرزهای طبیعی اتنیک داشت که برای بقا و پیشرفت زبانهای ملی و فرهنگ و سنن هر ملت مفید می باشد. اصطلاحات ایالت و ولایت عناوین تاریخی تقسیمات کشوری می باشند و علیرغم قدمت خود هنوز می توانند در ایران فدرال کاربرد داشته باشند. و برای حکومتهای فدره «ایالت» کاملاً گویا می باشند.

حکومتهای فدرال عالی ترین اشکال پالمانتاریسم و پلورالیسم سیاسی را دارند بدینجهت در فدرالیسم هم احزاب سراسری نقش دارند و هم احزاب ملی محلی. در اکثر قریب به اتفاق کشورهای فدرال سیستم نمایندگی یعنی دموکراسی غیر مستقیم وجود دارد و مانند هر جامعه دموکراتیک مردم نمایندگان خود را برای مدت محدودی با رای خود انتخاب می کنند تا از طرف مردم حکومت بکنند ولی در

سوییس دموکراسی مستقیم وجود دارد و برای تصمیمات مهم به آراء عمومی مراجعه می شود و رفراendum برگزار می گردد . این نوع دموکراسی که پانصد سال قبل از میلاد بمدت یکصد و پنجاه سال در آتن برقرار بوده مشکلاتی دارد که از آن جمله پر هزینه بودن رفراendum ها و کندی تصمیم گیریهاست و در جوامع بزرگ

-۴-

و پر جمعیت نیز عملاً قابل اجرا نیست

اصطلاح دموکراسی مستقیم از آنجهت در یونان بوجود آمد که دریانوردان و بازرگانان از راه تجارت ثروت زیادی اندوختند و بردگان زیادی خریدند و تولید و توزیع را دردست خود گرفتند در نتیجه در امر حکومت که تا آن زمان در انحصار خاندانهای پادشاهی بود شریک شدند و حکومت دموکراتیک شد مردم آتن در روز های بخصوص جمع میشدند و به تصمیمات حکومتی رای می دادند بردگان و زنان و کسانی که یکی از والدین آنها آتنی نبود مردانی که کمتر از سی سال داشتند حق دخالت در امر حکومت را نداشتند . لذا فقط سه در صد مردم در امر حکومت سهیم بودند

دموکراسی بهترین نوع حکومت شناخته شده است زیرا بشر تا امروز شیوه بهتری را تجربه نکرده است . چرچیل گفته است که

«دموکراسی بدترین نوع حکومت است منهای تمام سایر اشکال حکومتی

معمولاً دموکراسی بدیل دیکتاتوری محسوب می شود . اصطلاح دیکتاتوری از روم باستان متداول شده است که البته در ابتدا بصورت کاملاً دموکراتیک پایه گذاری شد باین ترتیب که سناي روم تصمیم گرفت اختیارات تام به یک نفر بدهد تا تصمیم گیری در جنگ و برای مقابله با دشمن سریع باشد . این اختیارات ابتدا به سیلا و بعدها به سزار داده شد که هر دو دیکتات با استفاده از اختیاراتی که به آنها داده شده بود موقعیت خود را تثبیت کردند و به دیکتاتوری ادامه دادند .

در فدرالیسم واقعی امکان دیکتاتوری ناچیز و یا غیر ممکن است زیرا قدرت سیاسی بمعنی واقعی کلمه غیر متمرکز است و چون دیکتاتوری حکومت متمرکز فردی یا گروهی است در عدم تمرکز فدرالیستی میدان عمل ندارد مگر اینکه قبلاً فدرالیسم را از بین ببرند دموکراسی با تمام مزایایی که دارد اگر بصورت متمرکز اعمال شود قادر به حل مساله ملی نیست چنانچه طی دو قرن گذشته دموکراسیهای متمرکز انگلستان و فرانسه نتوانستند مسایل ملی ایرلند و کرس را حل کنند . بر اساس اینگونه تجربیات تاریخی فدرالیسم روش مناسبی برای جواب دادن به خواسته های اقلیت های ملی در کشورهای چند ملیتی است بخصوص که نقطه پایانی به تبعیضات زبانی و مذهبی می گذارد .

فدرالیسم سوییس نمونه موفق در برقراری برابری زبانی و دینی می باشد، سه چهارم جمعیت سوییس آلمانی زبان هستند ولی این امر باعث نمیشود که زبانهای فرانسه ، ایتالیایی و رومانش مورد تضییق واقع شوند هر چهار زبان برابر باهم زبانهای ملی سوییس محسوب می شوند و سه زبان آلمانی ، فرانسه و ایتالیایی زبان اسناد و مکاتبات است . فقط شش دهم درصد جمعیت سوییس بزبان رومانش حرف می زنند اما این زبان نیز مدارس دولتی با بودجه عمومی دارد و در مناطقی که رومانشها متمرکز هستند می توانند اسناد رسمی را نیز بزبان خود تنظیم کنند . کادراهای اداری سوییس بدلیل بالابودن سطح فرهنگ و آموزش قادر هستند وظایف خود را با هر چهار زبان انجام بدهند . دو مذهب کاتولیک و پروتستان نیز عامل تعادل است زیرا در جاهایی که اکثریت زبانی وجود دارد از طریق مذهبی تقسیم

-۵-

می شود و بالعکس

سوییس همواره مدل ایده آلی برای عدم تمرکز و برسمیت شناختن حقوق ملل و همزیستی مسالمت آمیز و برابر حقوق بوده است از گذشته های دور رهبران ملل غیر فارس در ایران هم سوییس را مثال می زده اند از جمله پیشه وری می گفت آذربایجانیها می خواهند مناسباتشان با سایر برادران ایرانی مانند مناسبات ملت های سوییس با همدیگر باشد

امروزه حرکت اتحادیه اروپا بسمت نوعی از فدرالیسم که با روند جهانی شدن خوانایی بیشتری دارد باعث می شود که مدل سوییس بسیار محافظه کارانه و انزوا طلبانه جلوه کند و بی طرفی این کشور در مناسباتش با جهان خارج نقش آنرا در تحولات بین المللی بدعاقل می رساند و این مساله سوییس را بیشتر به یک استثنا تبدیل می کند

• فدرالیسم در مدل های مختلف آن مبتنی بر عدم تمرکز قدرت در همه زمینه هاست و مانند تمام اشکال دموکراسی قوای مقننه ، مجریه و قضاییه از هم تفکیک شده اند تا بگفته مونتسکیو « قدرت از قدرت سوء استفاده نکند » .

برخلاف سیستم های متمرکز در فدرالیسم نیرو ها و نهادها بر همدیگر کنترل متقابل دارند دولت فدرال بر عملکرد دولتهای فدره نظارت دارد و متقابلاً دولتهای فدره دولت فدرال را تحت کنترل خود دارند . مجالس فدرال بر مجالس فدره ها و بر عکس نظارت دارند . فعالیت احزاب سراسری و احزاب منطقه ای همدیگر را تکمیل می کند و هیچ نهاد محلی یا سراسری از نظارت و کنترل علنی مبری نیست .

دولتهای فدره تنها بادولت فدرال در رابطه نیستند بلکه هر یک از دولتهای فدره با فدره های دیگر نیز روابط تنگاتنگ دارند این نوع فدرالیسم را فدرالیسم کوپراتیومی نامند . به بیان دیگر مناسبات دولتها در سیستم های فدرال هم افقی است و هم عمودی . اینگونه مناسبات بعد از پذیرفته شدن نظریه «دولت رفاه» گسترده تر شده است . همکاری مانع استقلال نمی شود قانون اساسی فدرال مورد قبول عموم است ولی قوانین فدره ها یکسان نیست . سیستمهای فدرال همواره در حال تحول و تکامل هستند بعضی از آنها مانند آلمان در جهت عدم تمرکز بیشتر پیش می روند و بعضی دیگر مانند اتازونی گرایش به تمرکز دارند

در هر صورت اصل فدرالیسم زیر سوال نمی رود حتی در مورد کانادا که مشکل قانون اساسی همیشه وجود داشته در سالهای اخیر گرایش به همزیستی بیشتر شده است و از زمانی که سیستم چند فرهنگی پذیرفته شده نه تنها جدایی خواهان کبک تضعیف شده اند بلکه تجربیات کانادا الگویی برای حل مشکلات زبانی در کشورهای چند ملیتی شده است

در همه جوامع دموکراتیک نیروهای ضد دموکراسی از موقعیت سوء استفاده می کنند و فدرالیسم هم مستثنی نیست و این بهای دموکراسی است که جوامع آزاد می پردازند

نوعی از فدرالیسم راست و محافظه کارانه وجود دارد که فدرالیسم کنسرواتیو نامیده می شود. این نوع فدرالیسم طرفدار حفظ وضع موجود و مخالف نو آوری و نو سازی سیستم است، مثلا در جنگهای داخلی

-۶-

آمریکا به بهانه حفظ تنوع و پلورالیسم نژادی از ادغام جوامع سیاه پوستان با سفید پوستان جلوگیری می کردند. در بعضی از کشورهای فدرال هم که پاره ای قوانین سنتی بنفع یکی از ملل درون فدراسیون است فدرالیسم کنسرواتیو نمود پیدا می کند که شواهدی بر این موضوع در کانادا وجود داشته است

پیدایش فدرالیسم در آغاز برای پایان دادن به جنگهای مذهبی و ناسیونالیستی و از آن پس برای گسترش مناسبات اقتصادی و بهبود شرایط زندگی ملل بوده است. تجربیات امروز نشان می دهند که فدرالیسم و ناسیونالیسم می توانند با همدیگر همزیستی داشته باشند و در کشورهایی که ناسیونالیسم ایدیولوژیک شده و به آتش کینه های قومی دامن می زند فدرالیسم بدیل مناسبی است که هم موجودیت و هویت ملت را تضمین می کند و هم با بوجود آوردن اتحادیه ملل موجب رونق اقتصادی و رفاه عمومی میگردد بویژه در کشورهای چند ملیتی و چند فرهنگی که از استبداد سراسری و ستم مضاعف ملی رنج می برند، فدرالیسم روش مناسبی برای پایان دادن به تنش و جنگهای داخلی است

نوع و ساختار فدرالیسم در هر کشور را باید حقوقدانان و کارشناسان امر با استفاده از تجربیات تاریخی مللی که حکومت فدرال داشته اند و در هماهنگی با نیازها و ویژگی های آن کشور تعیین و پیشنهاد بکنند و بهیچوجه نباید از مدل های ایده آل تجربه نشده استفاده شود که می تواند به بن بست برخورد کند و عمر و سرمایه و حیات ملت را بمخاطره اندازد. خوشبختانه در ایران گسترش آموزش و پرورش و پیدایش قشر وسیعی از نخبگان در میان همه ملت های ساکن ایران زمینه های مقدماتی فدرالیسم و خود مختاری ملی را فراهم ساخته است

در اتحادیه اروپا نوع جدیدی از فدرالیسم در حال شکل گرفتن است که اصطلاحا آنرا فدرالیسم معاصر می نامند و عبارت است از گسترش دموکراتیک و صلح آمیز مناسبات اقتصادی و سیاسی با جهت گیری فدرالی

البته اتفاقات پیشبینی نشده می تواند این روند را متوقف سازد ولی بعید است که بعد از سالها تمام راه های طی شده وارونه گردد و روابط ملل بحالت قبل از آغاز شکل گیری اتحادیه عقب گرد نماید. رشد مقطعی احزاب سیاسی راست افراطی که مخالف وحدت اروپا هستند بیشتر از بحران اعتماد در میان اقشار خاصی ناشی می شود که نگران از دست دادن امتیازات موروثی خود هستند در عین حال مبارزه اجتماعی برای ساختن اروپای سوسیال توسط اقشار زحمتکش در جریان است

اتحادیه اروپا در بعضی عرصه ها از کشورهای فدرال جلوتر رفته است. اعتبار پارلمان اروپا که تنها نهاد انتخابی اتحادیه است افزایش می یابد، شورای اروپا گسترده تر می شود و تصمیمات بعضی از کمیسیونها از جمله کمیسیون بودجه اتحادیه که برای تمام کشورهای عضو برنامه می دهد بسیار وسیع است. چنین قدرتی را دولت فدرال آمریکا روی بودجه ایالتها ندارد و حتی کنفدراسیون سوییس که سابقه طولانی دارد قدرتش در رابطه با کانتون ها با تصمیمات کمیسیون بودجه اتحادیه اروپا قابل قیاس نیست

اروپا در حال تبدیل شدن به یک فدراسیون است بدون اینکه چنین ادعایی داشته باشد.

-۷-

روند فدرالیزاسیون اروپا شبیه رفتار کسی است که بیشتر عمل می کند و کمتر ادعا دارد. اما وجود حق «وتو» برای کشورهای عضو اتحادیه اروپا را از جرگه کشورهای فدرال مجزا می سازد. شهروندی کشورها هنوز مقدم بر شهروندی اتحادیه است و بحث های داغی در باره «سوپر ناسیون» و «ضرر سیاسی» در جریان است و احزاب سیاسی نیز هنوز در محدوده هر کشور عمل می کنند نظامهای سیاسی اتحادیه همگون نیست و ایالات متحده اروپا که آرزوی ویکتور هوگو بود هنوز تحقق نیافته است با این همه موفقیت های اقتصادی و تبدیل شدن اتحادیه به یک بلوک قدرتمند کافی بوده است تا کشورهای شرق اروپا برای پیوستن به اتحادیه تلاش نمایند و این یکی از نتایج موفق بودن مدل اتحادیه اروپاست

سازماندهی احزاب سیاسی در جوامع فدرال متفاوت و در عین حال توأم با دوگانگی است. احزاب سراسری هم باید از منافع دولتهای فدره دفاع کنند و هم سیاستهای عام دولت فدرال را مد نظر داشته باشند و چون این دو همیشه برهم منطبق نیستند لذا تناقض در سیاست و برنامه های احزاب بوجود می آید

در آمریکا ظاهر قضیه اینست که هر یک از دو حزب قدرتمند دارای پنجاه واحد حزبی در پنجاه ایالت می باشند اما واقعیت آنست که فقط نام و آرم این احزاب مشترک است و نیز هر چهار سال یکبار در انتخابات ریاست جمهوری با هم هماهنگی دارند و گرنه در انتخابات سناتورها و تصویب قوانین محلی مستقل و حتی مخالف حزب سراسری عمل می کنند بدینجهت احزاب سراسری در آمریکا غیر متمرکز هستند. برعکس آمریکا دو حزب سراسری کانادا در حفظ سانترا لیسم حزبی پافشاری کردند که نتیجه آن انشعابات واحدهای استانی و پیدایش تعداد چند حزب منطقه ای و محلی بود.

در سوییس بخاطر تنوع زبانی احزاب سراسری چندان قدرتمند نیستند و از سیزده حزب حاضر در قدرت مرکزی فقط چهار حزب در همه کانتون ها حضور دارند قدرت اصلی احزاب نیز در کانتونهاست اما در آلمان بخاطر وحدت زبانی سانترا لیسم در احزاب سراسری و دیسپلین حزبی زیاد است. جابجایی نخبگان و کادرهای سیاسی در آمریکا و کانادا محدود است و کادرهای فدرال عموما در پایتخت تربیت می شوند در صورتی که رشد و ترقی کادرهای سیاسی فدرال در آلمان و سوییس از لاند و کانتون شروع می شود. در سوییس منتخبین فدراسیون در عین حال می توانند در کانتون خود نیز صاحب مسولیت باشند

<http://www.kitablar.com/>
<http://www.kitablar.org/>